

زویبے

مردگان را

مسی شماریم

دو شعرا از کورت توخولسکے

ترجمہ: خسرو کیان راد



مردگانِ رامے شماریم

دو شعر از کورت توخولسکی
ترجمہ: خسرو کیان راد

کورت توخولسکی در نهم ژانویه‌ی ۱۸۹۰ در برلین زاده شد. او که تباری یهودی داشت در نوجوانی به دبیرستان فرانسوی زبان رفت، در برلین حقوق خواند و توانست در دانشگاه ینا دکترای حقوق بگیرد. با این همه از همان زمان به ادبیات علاقه‌ی بیش‌تری داشت. توخولسکی مدتی به ژنو رفت؛ در سال ۱۹۱۱ به همراه دوستش برای دیدار فرانتس کافکا راهی پراگ شد، چندی به روزنامه‌نگاری پرداخت و همچنین ویراستار هفته‌نامه‌ی «صحنه‌ی دنیا» بود که محلی برای بیان نظریات روشنفکرانی با گرایش چپ به‌شمار می‌رفت. او سروده‌هایش را با نام مستعار «کاسپار هاوزر» در این هفته‌نامه به چاپ می‌رساند. در ۱۹۱۲ داستانی منتشر کرد که نامش را بیش‌تر سر زبان‌ها انداخت. در ۱۹۱۵ اجباراً به جبهه‌ی شرقی اعزام شد. توخولسکی آن‌جا نیز روزنامه‌ای برای سربازان منتشر می‌کرد. مدتی نیز به جبهه‌ی رومانی فرستاده شد و در آن‌جا بود که به آیین پروتستان گرایش یافت. از ۱۹۱۸ سردبیری بخش طنز روزنامه‌ای در برلین با گرایش چپ لیبرال را بر عهده داشت و مطالبی علیه نظامی‌گری و در اعتراض به کشتارهای سیاسی می‌نوشت. در ۱۹۱۹ مجموعه شعری با نام «سروده‌های مومن» به چاپ رساند و در ۱۹۲۰ با پزشکی با نام الزه وایل ازدواج کرد و به عضویت حزب سوسیالیست‌های مستقل آلمان درآمد. مدتی هم به‌عنوان خبرنگار یک روزنامه در پاریس زندگی کرد. در ۱۹۲۲ از همسرش جدا شد و با مری گرولد ازدواج کرد. پس از مدتی زندگی در زوریخ، با شنیدن خبر دستگیری خانواده‌اش توسط گشتاپو، برای رهایی و نجات همسرش از او جدا شد. توخولسکی در ۱۹۳۰ به‌عنوان یک تبعیدی، در سوئد اقامت گزید. در ۱۹۳۳ کتاب‌هایش را در آلمان سوزاندند، نشریه‌ای که در منتشر می‌کرد را توقیف و تابعیت آلمانی‌اش را لغو کردند. در ۱۹۳۵ او را به دلیل مصرف بیش از حد قرص، بی‌هوش در خانه یافتند ولی پس از انتقال به بیمارستان، درگذشت. شایعه‌ی خودکشی توخولسکی همه‌جا پیچید اما مدرکی در تایید آن به‌دست نیامد. او در گورستانی در سوئد به خاک سپرده شد.

«آلمان بیدار شو!»

این که برایت گوری می کنند
که با پولِ دوک‌ها
سرزمین را به تو حش کشاندند
که شهر از پی شهر ویرانی ست...
و سر آن دارند که جنگِ مردمی به راه بیاندازند
(حال اگر کمونیست‌ها یک بار چنین می کردند!)
این که نازی‌ها برای تو حلقه‌ی گلِ ترحیم می سازند
آلمان آیا این‌ها را نمی بینی!

این که در تیره‌گی دندان به هم می ساینند
در روشنایی فریاد می زنند
همه‌ی روزها
پیامِ فاشیسم را پخش می کنند...
و به قاضیان تنها می خندند
(حال اگر کمونیست‌ها یک بار چنین می کردند!)
این که نازی‌ها برای استثمارکنندگان می جنگند
آلمان آیا این‌ها را نمی شنوی؟

این که به اسلحه خیره می شوند
که مزدوران شان را
این سو و آن سو می برند
با شتابی خستگی ناپذیر
که نارنجک های تمرینی منفجر می شوند.....
(حال اگر کمونیست ها یک بار چنین می کردند!)
این که نازی ها حکم اعدامت را می خوانند
آلمان آن را حس نمی کنی؟

و از کارگاه ها صدای میلیون ها کارگر
همچون آوای یک گروه کُر بر می خیزد

همه چیز را می دانیم. به بندمان می کشند.
همه چیز را می دانیم. ما را می پایند.
ما را منحل و ممنوع می کنند.
قربانیان را می شماریم، مُردگان را می شماریم
زمانی که هیتلر سخن می راند هیچ وزیری تکان نمی خورد
خیابان برایشان هورا می کشد. دادگاه رایش بر ضد ماست.
می بینیم. می شنویم. حس می کنیم سروصدایی را که در راه است

و آن هنگام که آلمان خفته است، ما بیداریم.

«گل‌های سرخ ریخته در راه»

باید با آن‌ها عزیز و مهربان باشید
آن‌ها را نه‌راسانید که بسیار لطیفند
بایستی با برگِ نخل برگردشان چرخید
از آن‌گونه که ذات‌شان را به‌سزاست
اگر سگ‌تان پارس می‌کند برایش سوت بزنید
هر جا فاشیست‌ها را دیدید آن‌ها را ببوسید!

هنگامی که در تالارهای شان مردم را می شورانند
بگویند: «آری و آمین، بفرمایید
من این جایم، مرا تکه تکه کنید!»
و هنگامی که کتک می زنند خدا را سپاس بگویند
زیرا ضرب و شتم پیشه‌ی آنهاست!
هر جا فاشیست‌ها را دیدید آنها را ببوسید!

و اگر شلیک می کنند
خدای من، مگر زندگی چه ارزشی دارد
این که تنها صلح طلبان شیفته‌ی آنهاند!
کیست که دوست ندارد قربانی باشد؟

به آنها بگویند نازنینانِ دل بند
به آنها آبنبات و شیرینی دهید....

آیا شما نیز
در شکم‌هایتان دشنه‌ی هیتلر را
حس می کنید که تا دسته فرو رفته
فاشیست‌ها را ببوسید، فاشیست‌ها را ببوسید
هر جا فاشیست‌ها را دیدید آنها را ببوسید!

منجنيح
Manjanigh

